



# قیام اصلاح طلبانه امام حسین «ع»

و از طرفی دیگر می بایست جواب مثبتی به مردم کوفه بدهد که اعلام همبستگی و پیوستگی با امام کرده بودند و در مجالس و محافل خود اظهار بیعت با امام می کردند و امام را به سوی خود خوانده بودند، و گرچه از سخنان امام در مکه معظمه و در بین راه چنین برمی آید که حضرت می دانست، در این سفر کشته می شود، با این وضع، امام ناچار بود جواب مثبتی به دعوت کنندگان بدهد زیرا در هر صورت، یزید ممکن نبود از حسین «ع» دست بردارد و تصمیم جدی گرفته بود که در مکه و جوار خانه خدا، امام را به شهادت برساند یا اینکه حسین «ع» با او بیعت کند و حسین «ع» هم در پاسخ استاندار مدینه با کمال قاطعیت و بدون هیچ پروا می فرموده بود:

«ما تبار نبوت و سرچشمه رسالت، منزل و مأوی ما جای رفت و آمد فرشتگان و فرودگاه رحمت الهی است و یزید فردی است می خوار، خونخوار، و فاسق است آشکار و مانند من هیچگاه با کسی مانند او بیعت نمی کند.»

## چرا امام عراق را برگزید؟

بنا بر این مکه و مدینه برای امام جای نامنی بود و اگر به عراق نمی رفت، در آینده تحلیل گران می گفتند: امام حسین «ع» که اینقدر رزمندگان جان بر کف در کوفه داشت و از او ملتسمانه خواسته بودند که بداتجا برود و همبستگی خود را در نامه های متعددی که سران و شخصیت های آن دیار می نوشتند،

سفایان در طول تاریخ، در برابر خاندان رسالت ایستادند و برای مبارزه با اسلام از هیچ کوششی دریغ نکردند. ابوسفیان در برابر حضرت رسول «ص» ایستاد و فرزندش معاویه با امیرالمؤمنین و امام حسن علیهما السلام جنگید و یزید فرزند معاویه و الکوی فساد و تبهکاری با سیدالشهدا امام حسین «ع» به تیرد برخاست.

## قیام، وظیفه شرعی امام

امام حسین «ع» که از گردنکشی، سفاکی، پلیدی و جنایت های بی شمار یزید آگاه بود و هر لحظه اختیار هتاک، شرب خمر، پرده دری و فسق و فجور او به امام می رسید، وظیفه شرعی خود دانست که در مقابل این متمگری باک که نه تنها به مردم ظلم و ستم روا می داشت بلکه جرثومه فساد بود و علناً احکام دین را به بازی گرفته و از هیچ گناه کبیره ای پروا نداشت، قیام کند و به مبارزه برخیزد گرچه در این راه - که راه حفظ مکتب بود- از جان خود، فرزندان، خویشان و یاران خویش مایه بگذارد و گرچه خاندان عصمت و طهارت به اسارت روند.

نَرَكْتُ الْخَلْقَ طُرَافِي هَوَاكَا  
وَإِنِّي لَأَبِي الْمَيْمَنَةِ لِكَا  
وَلَوْ قَطَعْتَنِي فِي الْعَبَا  
لَمَاحِنَ الْفَوَادِ إِلَى سَوَاكَا



اعلام کرده بودند، پس چرا امام در حجاز ماند و خود را به کشتن داد و به کوفه نرفت که حق آنان را بستاند و یزید را از پای درآورد.

وانگهی امام می خواست قیام خود را جهانی کند و در برابر برخی روحانی نمای خودفروخته که بیعت با یزید را جایز و گاهی واجب می دانستند بایستد و مردم را از حیرت جهالت و تاریکی گمراهی برهاند و تبلیغات مسموم یزیدیان را با آن خطبه های آتشین - چه در بین راه و چه در عراق - خنثی نماید و دست ذلت را بدست ستمگران نهد و از آنها همچون بردگان نگرزد و خلاصه اسلام محمّدی را با قیام و حرکت خویش مصون نگهدارد، لذا چاره ای جز مبارزه مستقیم با دشمنان نداشت. و از این رو بدون اینکه زمانی را مشخص نماید، اعلام کرد که به سوی عراق روانه خواهد شد. در تاریخ آمده است که یزید جنایتکار وقتی از این تصمیم امام مطلع شد، ترس و وحشت سراسر وجودش را فرا گرفت و در پی این برآمد که امام را از این مسافرت - توسط برخی چهره های مذهبی ساده و یا مغرض - منصرف نماید، چون می دانست حرکت امام، پایه های کاخ لرزان او را از زمین می کند و او را از هستی ساقط می نماید.

### توطئه جلوگیری از ورود امام به عراق

در هر صورت، همزمان با ارسال شخصیت های مختلف که با نیرنگ های گوناگون برای منصرف کردن امام، عازم مدینه می شدند، ارتش زیادی را روانه عراق کرد و با دادن اختیارات فراوان به ابن زیاد و تثبیت حکومت نظامی در سراسر شهر بزرگ کوفه، و با نشر و پخش تبلیغات مسموم علیه امام از سویی و واداشتن برخی چهره های منافق برای بازداشتن مردم از یاری حضرت، از سویی دیگر، توطئه حساب شده و دقیقی را پی ریزی می کرد.

اولین نامه ای که یزید نوشت به ابن عباس بوده که از وی به عنوان صحابی سابقه دار حضرت رسول «ص» برای جلوگیری از حرکت امام حسین، استفاده نموده است.

ابن عباس برای حفظ جان خویش، او را به آرامش دعوت می کند و در نامه خود به یزید، متذکر می شود که در هر صورت امیدوار است خروج امام حسین، خطری برای وی در برداشته باشد! و او هم در فرصت مناسب امام را نصیحت خواهد کرد!!

ابن عباس که تا اندازه ای به پیمان شکنی و بی وفائی اهل کوفه آگاه بود، از روی حسن نیت به امام حسین «ع» چنین عرض می کند:

«شنبه ام عازم عراق شده ای. اهل عراق سابقه پیمان شکنی و بدعهدی دارند و همانا تو را برای جنگ می طلبند. پس اینقدر عجله نکن و اگر راهی جز نبرد با این ستمگر (یزید) نداری و از ماندن در مکه خوش نداری، روانه یمن شو و از آنجا به کوفیان و بازارانت در عراق نامه ای بنویس که فرمانروایشان (عبیدالله بن زیاد) را بیرون کنند و اگر چنین نکردند همانجا پیمان تا اینکه امر خدا فرا رسد زیرا در یمن دزهای محکمی وجود دارد.»

بیچاره ابن عباس خیال می کرد امام حسین «ع» تنها خویشتن را می خواهد سلامت دارد و دیگر کاری به اسلام و مسلمین ندارد، از این روی، از امام می خواهد که برای حفظ جان خویش به منطقه ای دور دست روی آورد، غافل از اینکه آنچه امام را نگران کرده بود اسلام و آینده اسلام بود نه تن خویشتن.

محمد بن حنفیه، برادر پدری امام، با نگرانی و اضطراب از برادر می خواهد که در مکه بماند چرا که مسجد الحرام مقام امن است و در آنجا کسی حق خونریزی ندارد. ولی امام در پاسخ وی به صراحت می گوید که یزید هیچ ابائی از ریختن خون وی در حرم امن الهی ندارد و اگر امام از حرم بیرون نرود بوسیله او حرمت خانه خدا از بین می رود.

محمد بن حنفیه که می بیند امام برای حفظ حرمت خانه خدا در مکه نخواهد ماند، بار دیگر ملتمسانه عرض می کند: «پس به سوی یمن روانه شو که در آنجا دست کسی به تو نخواهد رسید.» و با این سخن، همان نظر ابن عباس را می دهد که در هر صورت یا کوتاه بینی است و یا اینکه علاقه و محبت زیاد به برادر او را می دارد که در پی سلامت وی باشد بدون اینکه وضع جامعه را در نظر بگیرد.<sup>۱</sup>

### اولین گام انقلاب

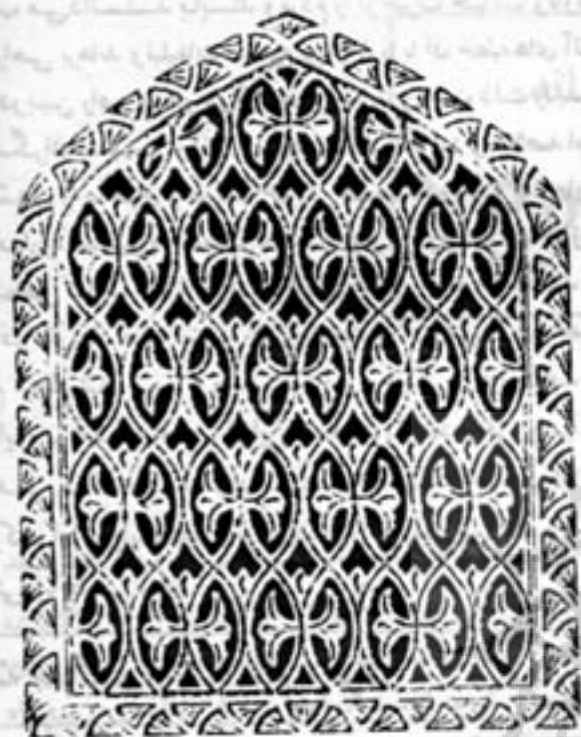
حسین «ع» در اولین گام از انقلاب مقدس خویش، شعار اصلاح را بلند می کند و اعلام می دارد که برای احقاق حق و یاری امت جدش قیام خود را آغاز نموده است.

«انني لم اخرج أشراً ولا بطراً ولا مفسداً ولا ظالماً، وأتانا خرجت لطلب الإصلاح في أمة جدي. أريد أن آمر بالمعروف وأنهي عن المنكر وأسير بسيرة جدي وأبي علي بن أبي طالب، فمن قبلني بقبول الحق فالله أولى بالحق ومن رد علي هذا، اصبر حتى يفضي الله بيني وبين القوم وهو خير الحاكمين.»  
من نه از روی هواپرستی و خودبینی و جاه طلبی و فساد و ستمگری



به خود اختصاص داده و حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام نموده‌اند....

و با این خطبه، برنامه خود را که همان قیام و نبرد بی‌امان علیه ستمگران است اعلام کرد و به راه خود ادامه داد.



### وضعیت کوفه

و اما کوفه، در آن زمان چه وضعیتی داشت؟

جرات نداشت در گوچه‌های شهر کوفه را فرا گرفته بود که کسی مسلم تماس بگیرد. مردم هم در اثر رعب و وحشتی که حکمفرما بود، دین خود را فروختند و دست از یاری خاندان پیامبر برداشته، پیمان را با کمال بی‌شرمی شکستند. مسلم بی‌پار ویاور شده و پس از چند روز به شهادت رسید.

و از سوئی دیگر، یزید ارتش کوفه را از نظر عده و غده کافی مجهز کرده، با وعده و پول، سران ارتش را برای مقابله جدی با امام آماده کرده بود. ضمناً مرزها را هم بر روی واردین بستند که نکتند یاران امام از سایر کشورها بیایند و به ایشان ملحق شوند، و همچنین ارتشیان ترسو و بزدل نیز فرار نکنند. تنها یکی از مرزها را برای رفت و آمد خویش بازنگهداشته بودند، که آنجا ۵۰۰ جنگجوی سلاح بدست با فرماندهی عزره بن قیس، مرز را نگهبانی می‌کردند.

قیام می‌کنم، بلکه انگیزه قیام من اصلاح طلبی در اقامت جدم می‌باشد. من می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به روش جدم و پدرم علی بن ابیطالب گام بردارم، پس هر کس از روی حق خواهی مرا پذیرفت، خداوند سزاوارتر به حق است و هر کس ما را رد کرد و با من مخالفت ورزید، من صبر می‌کنم تا خداوند بین من و این قوم داوری کند و خدا بهترین داوران است.

### ورود به مکه

و اینچنین از مدینه به سوی مکه می‌رود، زیرا ایام ماه رجب است و مردم زیادی از سراسر کشورهای اسلامی برای عمره به مکه مشرف شده‌اند و فعلاً مکه بهترین جا برای تبلیغات است. در مکه مسلمانان گرداگرد وجود مبارک امام جمع می‌شوند و خود را برای یاری و نصرت آن حضرت آماده می‌سازند. خبر این استقبال بی‌نظیر مسلمانان، لوزه پر اندام یزیدیان می‌افکند. جلسه می‌گیرند، بحث می‌کنند و به این نتیجه می‌رسند که تنها راه نجات، کشتن فرزند فاطمه «ع» است و پس از امام حسین دیگر کسی جرات حرکت و قیام را ندارد.

### انگیزه قیام

امام برای حفظ حرمت خانه خدا و برای اینکه پیروان خود را در عراق از اوضاع مطلق سازد، در روز «ترویه»، حرکت اصلاحی خود را به سوی عراق آغاز نمود.

در بین راه، هر جا که می‌رسد خطبه می‌خواند، سخن می‌راند، با رؤسای عشایر حرف می‌زند مردم را از اوضاع سیاسی زمان آگاه می‌کند.

در یکی از همین سخنرانیها، انگیزه قیام خود را خیلی روشن و صریح، چنین بیان می‌فرماید:

«ای مردم! رسول خدا فرمود: هر کس سلطان ستم‌پیشه‌ای را دید که حرام خدا را حلال کرده، پیمان او را شکسته، با سنت رسول خدا مخالفت ورزیده و در بین بندگان خدا با ظلم و حق‌کشی حکومت می‌کند، و علیه او با عمل و بیان (جهاد با سلاح و زبان) قیام نکرد، سزاوار است که خدا او را با همان ستمگر محشور کند.

هان این (یزیدیان) طاعت خدا را رها کرده و به دستور شیطان گردن نهاده‌اند و فساد و تباهی را بر ملا کرده‌اند و حدود خدا را کنار گذاشته، بیت‌المال را



منبر بالا روی و به حسین بن علی و پدرش و برادرش دشنام دهی.  
- من هرگز نام آن شخصیت ها را به تو نخواهم گفت، ولی  
سخنرانی می کنم.

آنگاه بر منبر بالا می رود و در بین انبوه جمعیت چنین  
می گوید.

«ای مردم! حسین بن علی بهترین بندگان خدا و فرزند فاطمه  
دختر رسول خدا است و من پیام رسان وی به شمایم. او به سوی  
شما در حرکت است؛ دعوت او را لبیک گفته به بارش بشتابید.  
و این عبدالله بن زیاد، دروغگو فرزند دروغگوست، او را و  
پدرش را لعن و نفرین کنید.»

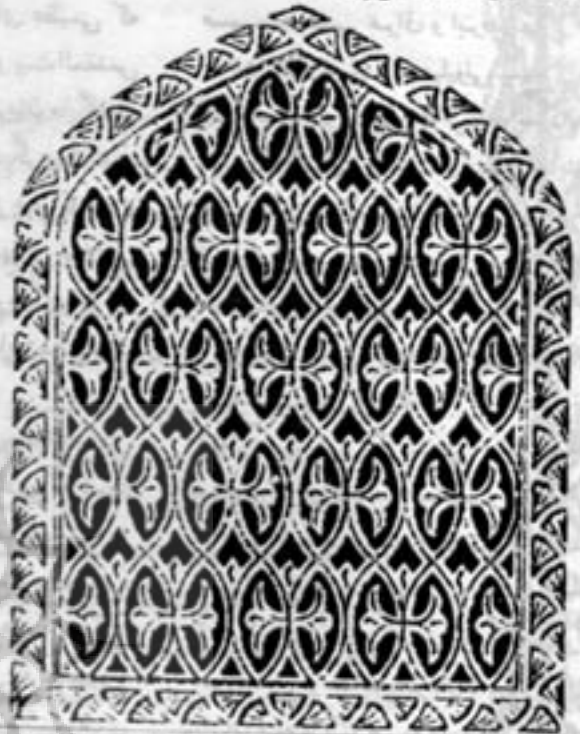
این نمونه ای بود از شخصیت فوق العاده و بسیار مخلص یکی  
از یاران حسین بن علی «ع» که در مکتب عشق تربیت یافته و  
بجز خدا چیزی را نمی بیند. عبدالله دیوانه وار فرمان داد او را از  
بالای کاخ دارالاماره بر زمین اندازند. تمام استخوانهایش  
شکست و با لبی خندان به شهادت رسید.

این چنین یاران با وفائی با حسین ماندند و برای همیشه،  
شهامت و شجاعت و دلآوری خود را در تاریخ به ثبت رساندند. و  
اما یاران مست عنصر که از مگه به امید نان و نوائی به همراه  
امام آمده بودند، همین که نشانه های جنگ و مخالفت یزیدیان و  
پیمان شکنی کوفیان را ملاحظه کردند، از همان وسط راه، امام  
را رها کرده و به سوی خانه های خود شتافتند!

حسین به کربلا رسید. مردم را چندین بار موعظه و نصیحت  
کرد. پس از اتمام حجت، جنگ نابرابر را پذیرفت ولی هرگز تن  
به ذلت نداد «هبهات منا الذلّة» و با ریختن خون مقدس خود و  
بازگشتن بر یارانش نقشه کربلا برای همیشه پرچم «لا اله الا الله»  
را به اهتزاز در آورد و برای جهانیان ثابت کرد که خون بر  
شمس پروز است.

و امروز فرزندان خمینی در جبهه های نبرد با یزیدیان زمان،  
ندای «هل من ناصر» امام حسین را لبیک گفته با آن حضرت  
پیمان صادقانه می بندند که تا به اهتزاز در آوردن پرچم گلگون  
«لا اله الا الله» در سراسر گیتی، از پای نخواهند نشست. خدا  
این عزیزان را با یاران با وفای امام حسین محشور نماید.

امام به کربلا نزدیک می شود. نشانه های مخالفت و  
پیمان شکنی از دم مرز آشکار می گردد. آنجا که حضرت به  
«وادی عتیق» می رسند، شخصی به نام بشر بن غالب از راه  
می رسد. حضرت از او می پرسند:



- از کجا میائی؟

- از عراق.

- از مردم چه خبر داری؟

- قلبهای آنها با شما است ولی شمشیرهاشان با بنی امیه!

امام برای اتمام حجت، نامه ای دیگر به کوفیان می نویسد و  
آن را به یکی از یاران با وفای خویش به نام «قیس بن مسهر»  
صیداوی می سپارد. قیس در «قادسیه» با پلیس ابن زیاد  
برخورد می کند، پیش از اینکه او را بگردند، کاغذ را پاره پاره  
می کند. او را نزد ابن زیاد می برند.

- تو کیستی؟

- من از شیعیان امیرالمؤمنین علی «ع» هستم.

- چرا کاغذ را پاره کردی؟

- برای اینکه ندانی در آن چه نوشته است.

- نامه از کی بود و برای چه کسی نوشته بود؟

- از حسین بود برای برخی از شخصیت های کوفه.

- آنان را نام ببر؟

- من آنان را نمی شناسم.

- به خدا قسم از تو نمی گذرم. یا نام آنها را فاش کنی و یا بر فراز

۱- چهره های دیگری نیز برای بازنگهداشتن امام از حرکت به سوی عراق، گذاشته شده بودند که چون مشایخت با یزید را تنها راه نجات می دانستند، این مقاله را با نام پلید آنان آورده نمی کنیم.